

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و
صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین
المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و
اللجنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

جواب دیگری که از استدلال به غرض داده شده جواب محقق نائینی قدس سره هست که
تا به حال سه جواب می‌شود با جواب ایشان، دو جواب، چهار جواب می‌شود، دو جواب
شیخ اعظم دادند که مناقشه فرمودند در آن و ما با یک اصلاحی گفتیم ممکن است. و
جواب بعد حالا جواب سوم جواب محقق نائینی است، آن عرضی که ما کردیم در دفاع بود
نه اشکال مطلب.

جواب محقق رضوان الله علیه حاصلش این است که غرض دو قسم دارد، یکی اغراضی
که نسبتش با فعل نسبت علت و معلول است یعنی فعل علت تامه است برای تحقق او.
مثل این که مثلاً مولا گفته «إقطع اوداج فلان» و ما می‌دانیم غرضش از این این است که
او را بکشیم و قطع اوداج دلالت تامه‌ای بر این است. قسم دوم این است که نه علت تامه
نیست، از علل اعدادیه است که بین آن فعل که علت اعدادیه با آن مدلول و آن غرض
امور غیر اختاریه، غیر اختاریه توسط پیدا می‌کند. مثل این که می‌گوید که «إزرع الحب»
و ما می‌دانیم مقصودش این‌جا این هست که سنبلی درست شود، درختی درست بشود،
درخت ثمردهی درست بشود، غرض این است که می‌گوید بکار این حب را. خب این‌جا
کاشتن حب که علت تامه برای آن درخت نیست، اعدادی است، باید ماه و فلک و خورشید
و این‌ها همه دست بهم بدهند به اذن الله این‌ها تا این که درخت درخت بشود و بعد ثمر
بدهد و بعد فلان.

ایشان فرموده است که اگر از قسم اول بود که آن فعل علت تامه است، در این موارد
اگر ما شک کردیم در فعل به نحو اقل و اکثر که چه فعلی است که آن غرض را تأمین
می‌کند، اقل است یا اکثر است؟ در این‌جا ما باید اکثر را بیاوریم و احتیاط کنیم، چون
غرض مولا می‌دانیم، این هم چی؟ این علت تامه‌ای برای او هست می‌دانیم، و بین ما و آن
فعل هم که واسطه‌ای نیست که از اختیار ما خارج باشد، یعنی تحقق آن غرض از عهده‌ی
ما برمی‌آید و این کار ما علت تامه‌ای برای آن هست، خب حالا که غرض غرضی است که
این فعل ما علت تامه است و این تحصیل آن غرض از عهده‌ی ما برمی‌آید، چون چیز غیر
اختیاری‌ای دیگر وجود ندارد، این‌جا بر ما لازم است که برویم آن غرض را تحصیل کنیم و
اگر شک هم کردیم باید احتیاط کنیم در محضّلش، در آن فعل. اما اگر بنحو ثانی بود اعداد
بود که می‌دانیم در این‌جا خب معلوم است که مولا آن غرض را از ما نمی‌خواهد آن چون
اختیار ما نیست، امور غیر اختاریه، ما بله یک کارهایی که به اعدادیه بوده. در این صورت
ایشان فرموده که اگر شک کردیم که علت اعدادی اقل است یا اکثر است این‌جا برائت
جاری می‌کند. حالا اگر یک جایی شک کردیم که این غرض مترتب از نوع اول است یا

ثانی؟ غرض مترتب نمی‌دانیم بنحوی است که این فعل ما علت تامه‌ی برای آن است و چیزی غیر اختیاری توسط پیدا نمی‌کند یا از قسم ثانی است. این‌جا فرموده ما در این‌جا باید به مقام اثبات و کلام مولا نگاه کنیم. اگر مولا امرش را روی غرض برده در این‌جا می‌دانیم، می‌فهمیم که آن غرض، فعل ما علت تامه آن است و آن غرض مقدور ما است، عیناً کشف می‌کنیم، چون معقول نیست که مولا به امر غیر معقول امر بکند، پس از خود امر مولا به آن غرض، این‌جا می‌فهمیم که آن غرض مقدور ما است و قهراً باید اگر شک کردیم که با این فعل ما انجام می‌شود یا نه؛ مثل این‌که گفته «أُقتل زیداً»، «أُقتل المشرکین» خب قتل البته غرض از این است که می‌گوید تیر به آن‌ها بزنید، چه بکنید، آن غرض است و این از این‌که گفته بکشید معلوم می‌شود کشتن از دست ما می‌آید و الا نمی‌گفت بکشید. خب این‌جا می‌رویم به مقام اثبات نگاه می‌کنیم. یا اگر فرموده که «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ، إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» (مائده/6) امر را آورده روی طهارت، پس معلوم می‌شود طهارت برای ما قابل تحصیل است و الا نمی‌گفت «فاطَّهَّرُوا». این‌جا اگر شک کردیم که این فعل ما مثلاً این وضو یا این غسل یا این تیمم، این طهارتی که فرموده «إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا» حالا در این‌جا غسل می‌شود، فلان امر در آن لازم است یا نه؟ مثلاً ترتیب، ادله‌ی اجمال دارد نمی‌فهمیم از آن که ترتیب مثلاً یمین و یسار لازم است یا لازم نیست؛ این‌جا باید احتیاط کنیم، چون گفته طهارت تحصیل کن پس معلوم می‌شود تحصیل طهارت میسر است برای من، ممکن است، حالا سببش را نمی‌دانم این اقل است یا اکثر است باید احتیاط بکنم. و اگر امر را نبرده روی آن غرض، امر را برده روی فعل، اگر امر را برد روی فعل ایشان فرموده ما این‌جا می‌فهمیم غرض مقدور ما نیست، چون اگر غرض مقدور ما بود آن اولی به تعلق امر به او بود تا اسبابش و مقدماتش. از این‌که مولا امر خودش را بر روی این فعل گذاشته می‌فهمیم غرض از این فعل مقدور ما نیست. در آن‌جا گفتیم «فاطَّهَّرُوا» معلوم می‌شود طهارت، تحصیل طهارت مقدور ما هست. این‌جا که روی فعل برده معلوم می‌شود که آن مقدور ما نیست و این فعل مقدمات اعدادیه او هست. یک چیزهایی دیگری باید این وسط واقع بشود. در این‌جاها قائل به برائت می‌شویم، می‌گوییم که برائت جاری می‌شود، چون فعل را خواسته نه آن را؛ این فعل را هم نمی‌دانیم که اقل است یا اکثر است، به آن بیاناتی که گفتیم نسبت به اکثر بیان نداریم قاعده‌ی قبح عقاب بلا بیان جاری می‌شود یا برائت شرعیه جاری می‌شود؛ به آن می‌توانیم اکتفاء بکنیم. و محل بحث ما همین قسم اخیر است، صلاة مثلاً، امر به صلاة شده، به غرض که امر نشده امر به صلاة شده و ما نمی‌دانیم. پس معلوم می‌شود آن چیزی که بترتب علی الصلاة مقدور ما نیست، ما علل اعدادی‌اش را فقط می‌توانیم محقق کنیم. پس بنابراین این‌جاها قسم سوم می‌شود یعنی قسم اخیر از مورد شک می‌شود، بنابراین برائت جاری است، بنابراین استدلال مستدل ناتمام است. این فرمایش محقق نائینی قدس سره هست.

جوابی که محقق خوئی از این می‌دهند می‌فرمایند که ما دو جور غرض داریم، یک غرض اقصی داریم، یک غرض دیگر که اقصی نیست در راستای آن اقصی هست.

س: ادنی یا متوسط؟

ج: حالا یا ادنی است یا متوسط است، این‌ها همه تصویر دارد دیگر، مثل ترتیب مراتب جنس و فصل و نوع.

فرموده است که خب همین نسبتی که فعل ممکن است با غرض اقصی داشته باشد که

می‌گویند علت تامه‌ی بر آن است فعل نسبت به اقراض اعدادیه علت تامه است. یعنی مثلاً یک علت اعدادی باید این‌جا بیاید جفت و جور بشود با چیزهای دیگر تا به آن غرض اقصی برسیم. خب ما نمی‌دانیم الان نماز ده جزئی علت اعدادی است و آن اعداد، آن آمادگی را، آن قابلیت را ایجاد می‌کند یا نماز یازده جزئی؟ که نسبت این نماز با آن اعدادیت نسبت علت تامه است. پس ما در این‌جا می‌دانیم اگر به غرض اهمیت می‌دهیم که استدلال بر این اساس است و شما هم در این مناقشه نمی‌کنید، پس ما در این‌جا می‌دانیم مولا یک غرض اعدادی‌ای دارد که فعل ما علت تامه‌ی برای او هست. پس این در قسم اول داخل می‌شود که شما خودتان فرمودید باید احتیاط کرد. شما فقط می‌روید با غرض اقصی می‌سنجید، خب نه، عقل همان‌جور که می‌گوید اگر بنا شد بگوییم غرض واجب الامثال است، واجب التحقق است از ناحیه‌ی عبد لا فرق بین غرض اقصای مولا و غرض‌های اعدادی ما. مولا می‌خواهد تو زمینه را آماده کنی با این کار، نمی‌خواهد خودت را برسانی به او، اما می‌گوید تو بکار، می‌خواهد با این کاشتن آماده بشود تا بعد خودش با افاضه‌ی نور و هوا و جهاتی دیگر که خودش می‌داند این را برساند به این‌که بشود شجر و بعد میوه بدهد و بعد فلان. ولی بالاخره می‌گوید بکار این کاشتن ما علت تامه هست برای آن چیزی که با کار ما درست می‌شود، بقیه‌اش تا برسد به آن هدف اقصی چیزهایی است که در اختیار ما نیست؛ اما این نسبت به آن که این‌جوری است.

س: یعنی حتی لازم نیست علت تامه ...

س: صحبت نکته‌اش این است که غرض بالغیر است، غرض ادنی غرض تام دارای شرایط تام که مولا تمام غرض من التکلیف دائرمدار او باشد، آن فقط غرض اقصی است. غرض ادنی اگر هم می‌گوییم غرض بالغیر به خاطر این‌که این تهیئه می‌کند، بسترسازی می‌کند برای وصول آن غرض اقصی ...

ج: باشد ..

س: آن‌چه که غرض است به چه معنا؟ به معنای این‌که تمام الماک دائرمدار

ج: پس مولا بگوید مقدمات آن را فراهم کن ...

س: این‌جا دو حال دارد، جواب می‌دهیم می‌گوییم دو حال دارد یا مقدماتی را که فراهم می‌کنی ...

ج: پس غرضش چیست؟ تهیئه مقدمات است، اعداد است ...

س: عرض می‌کنم نه حرف‌مان کامل نشد، حرف کاملش این است وقتی که بعد از این‌که غرض تام بود علت تامه برای اعداد و تهیئه یا دوباره بعد از این اعداد تا برسد به غرض اقصی کار دیگری غیر از اختیار شما متوسط می‌شود یا متوسط نمی‌شود؟

ج: می‌شود

س: اگر متوسط بشود پس آن‌چه که تمام الماک است بین فعل شما تا وصول به تام الماک تخلل امر دیگری شده پس به فعل شما تمام الماک استیفاء نمی‌شود، وقتی به فعل شما تمام الماک استیفاء نشد آن‌چه که تامیت در ملاک دارد و لزوم به گردن تو می‌آورد آن‌که ملاک تام برای تکلیف دارد. در حالی که اعداد ...

ج: ... هر غرضی مولا از من دارد

س: این جور نیست، نکته‌اش همین است این جور نیست، غرض‌های اعدادی چون تخلل غیر می‌شود تمام الملاک نمی‌آورد برای تکلیف، حرف آقای ...

ج: تکلیف یعنی چی؟

س: تکلیف یعنی همین ...

ج: ما به تکلیف کار نداریم ما به غرض کار داریم ...

س: شما از غرض آمدید که به تکلیف برسید ...

ج: نه ...

س: شما به غرض به چیزی می‌خواهید برسید که تکلیف من را بیاورد، لزوم بیاورد برای من. لزوم نمی‌آورد...

ج: آخر ببینید اصلاً از کبرای محل بحث این است که همان جور که تکلیف لزوم امتثال دارد غرض هم همین جور ...

س: چه غرضی؟

ج: غرض، غرض مولا ...

س: نه حرف این است، آقا منی که می‌خواهم ...

ج: شما خارج از بحث می‌شوید ...

س: آقا شارع از من نخواست که حبه را بکار تا تهیئه بشود تو دیگر برو کنار، از من این را نخواست ...

ج: چرا

س: شارع از ما میوه را خواسته، نمو و نشر میوه را خواسته ...

ج: نه غرضش است، به من گفته این حبه را بکار و من می‌دانم البته، موضوعیت ندارد، کاشتن حبه برای شارع موضوعیت ندارد، این را می‌گوید تا ...

س: که چی بشود؟ تا نشر و نمو میوه بشود تا ثمردهی بشود ...

ج: تا به قول آقای نائینی سنبل درست بشود یا خوشه یعنی درست بشود ...

س: متوسط بر غرض تام نیست

س: چرا فقط غرض تام است، هر گردی گردو نیست، آقای نائینی می‌گوید هرچی که اسمش غرض است آن حرف ما که می‌گوییم اغراض مولا استیفائش واجب است را به همراه ندارد، غرض بالاصاله هست که با وجودش ما ملزم می‌شویم به حرکت و بعث. آن

غرض‌هایی که مولا فقط بگوید آقا چه را بکار تا تهیئه‌ای بشود، مولا تهیئه را نمی‌خواهد، مولا ثمره را می‌خواهد، سنبل را می‌خواهد، آن غرض است ...

ج: چرا مولا تهیئه هم می‌خواهد، از ما تهیئه می‌خواهد.

س: از ما تهیئه می‌خواهد تا بقیه‌ی چیزها بشود ...

ج: بله

س: خب توی آن جایی که

ج: خب پس کار من، من نمی‌دانم بعبارة آخری، اگر مولا به شما این را گفته بود، اگر مولا به شما «هَيِّئِ الارْضِيَّة» به قول آقایان زمینه را فراهم بکن برای فلان کار، من نمی‌دانم ... البته باید چکار کنم؟ نباید احتیاط کنم؟

س: چرا، شما این بیان‌تان مآلش به این است که وقتی شما نمی‌توانی یک کار صددرصدی را انجام بدهی معنی‌اش این نیست که از پنجاه درصد ...

ج: نه نه نه این نیست ...

س: اگر این را می‌خواهید بگوید قبول می‌کنیم ...

ج: نه این را نمی‌گویم ...

س: اما اگر این را قبول نکنید یعنی بگوید وجوب اتیان به چیز پنجاه درصدی واجب نیست و فقط به وجوب چیزی که صددرصدی غرض را می‌آورد آن است که فقط واجب است این اشکال که وارد نیست ...

ج: نه

س: چون آقای نائینی این را می‌گوید، می‌گوید آن‌چه که برای مولا غرض تام است و غرض اصلی هست ثمره هست، این اعداد و تهیئه بستر است برای او. مگر این‌که همین حرف را بزنی بگویی پنجاه درصد هم واجب است، عقل می‌گوید همین کار را هم تو باید انجام بدهی. اگر این را می‌گویی که بگویی پنجاه درصدی که تخلل امورات دیگر که آن پنجاه درصد دیگر است که به این مقدار عقل ملزم است که می‌گوید آن‌که از تو برمی‌آید را انجام بده ولو بشود یا نشود، این حرف دیگر است، مبنای آقای نائینی زیر سؤال بود که این‌طور نیست که اگر تخلل امور دیگر بشود عقل لا یلزم باتیان آن امری که از تو برمی‌آید، اگر این را می‌گوید این حرف خوب است، اشکال هم به آقای نائینی وارد است، آقای نائینی می‌گوید فقط وقتی صددرصد است ما عقل می‌گوید ...

ج: من همین را دارم اشکال می‌کنیم دیگر ...

س: آهان این اشکال اشکال خوبی است، عیبی ندارد ...

ج: همین را کردیم، آقای شیخ فرمود ما دو جور غرض داریم غرض اقصی

س: شما الان گفتید که این حرف را نمی‌خواهید بزنید ...

ج: نه من خیال کردم که شما می‌گویید اقل و اکثر دارید درست می‌کنید نه. آقای خوئی فرمود ما دو جور اقصی داریم غرض غیر اقصی داریم که همان تهیئه است درست؟ این دوتا غرض را داریم. حکم عقل این است که همان‌طور که و هر جا کار شما علت تامه‌ی بر آن غرض مولا هست عقل می‌گوید باید بیاوری. عقل می‌گوید چون این‌جا باید احتیاط بکنی، یعنی هم آن غرض اقصی اگر می‌دانی و فعل شما علت تامه‌ی برای غرض اقصی است عقل می‌گوید باید بیاوری و اگر شک کردی آن غرض اقصی با چه چیزی محقق می‌شود در این موارد باید احتیاط بکنی. اگر غرض اقصی هست... غرض غیر اقصی هم حکمش همین است، غرض غیر اقصی هم حکمش همین است، غرض مولا هست بالاخره، آن هم حکمش همین است. اگر علت تامه است این برای آن غرض غیر اقصی این‌جا هم باید بروی بیاوری و اگر مردد شد بین اقل و اکثر باید احتیاط بکنی. بله اگر نسبت به علل اعدادی این‌طور تصور دارد نفرموده، ممکن است نسبت به علل اعدادی خودش توی مراتب است ممکن است کار تو بعد یک کار دیگر مولا می‌کند که آن می‌شود این تازه اعداد برای آن بعدی‌ها. خب آن‌جا برائت جاری باید بکنیم طبق نظر آقای نائینی. شما فرمایشی داشتید؟

س: بله، عرض به حضورتان حاج آقا این همین فرمایش آقای خوئی به ذهن‌مان رسید منتها با یک تفاوتی که ما برای این‌که اشکال بکنیم به آقای نائینی حتماً لازم نیست این علت تامه را تصویر بکنیم، یعنی یک غرض درواقع غیر اقصایی را ادنایی را تصویر بکنیم بعد بگوییم این نسبت به آن علت تامه است. ما این‌طور می‌توانیم به آقای نائینی عرض بکنیم که ما اگر غرضی از ناحیه‌ی مولا برای‌مان محرز باشد و آن‌چه که به عهده‌ی ما هست نسبت به همان غرض اقصی، آن‌چه که به عهده‌ی ما هست در تحقق آن غرض اقصی که مثلاً جزء العلة دیگر، علل اعدادی جزء العلة دیگر، جزء العلة، این جزء العلة را مولا از من خواسته، من شک دارم این جزء العلة با نه‌تا محقق می‌شود یا با ده‌تا؟ باید ده‌تا را بیاورم. با این بیان هم می‌شود گفت، یعنی لازم نیست که ما یک غرض ادنی و اقصایی تحصیل بکنیم بعد بیاییم بگوییم کار ما علت تامه است نسبت به غرض ادنی و بعد بخواهیم به آقای نائینی اشکال بکنیم. آقای خوئی این‌طور اشکال کرد دیگر؛ ما می‌گوییم نه اصلاً ما کار به غرض ادنی نداریم، نسبت به آن غرض اقصی فعل ما جزء العلة هست یا نیست؟ جزء العلة هست دیگر و تامه نیست. خب ما شک داریم این جزء العله‌ای که مولا از ما خواسته در تحقق آن غرض اقصی شک داریم، چون فرض این است که غرض هم لازم التحصیل است دیگر، شک داریم این جزء العله آیا با نه‌تا محقق می‌شود یا با ده‌تا؟ باید ده‌تا را بیاوریم.

ج: خب این همان حرف آقای خوئی است دیگر ...

س: نه نه آخر آقای خوئی ... آقا ما یک غرض ادنایی داریم ...

ج: نه نه با ادبیات آقای نائینی دارد صحبت می‌کند یعنی مبنایی نیست بنائی است، می‌گوید شما قبول کردید، ببینید ...

س: می‌خواهم بگویم این‌طوری خیلی سر راست‌تر است اشکال که ما بیایم بگوییم آقا حالا یک غرض ادنایی تحصیل بکنیم، یعنی کأثه این توهم ایجاد می‌شود که این‌که بعضی ... اشکال کردند که ما بر علت تامه داریم کار می‌کنیم، ما کاری به علت تامه نداریم ما می‌گوییم همان قرص اقصی، هیچ اصطلاح دیگری هم درست نمی‌کنیم.

ج: چون خود آقای نائینی این‌جوری بیان کرده، بر اساس بیان خود او اشکال اوقع است. ایشان فرمود که یا علت، این فعل شما علت تامه است ...

س: نه ما هم با ادبیات آقای نائینی داریم صحبت می‌کنیم ...

ج: صبر کنید، یا فعل شما اعدادی است و علت تامه نیست یعنی جزء است، پس یا آن است یا این است. در علت تامه پذیرفت که باید احتیاط بکنیم. در اعدادی فرمود نه، اگر دوران شد برائت جاری است

س: خب ما همین جا

ج: حالا صبر کنید. این را قبول کرد. آقای نائینی بر مبنای خودش اشکال بنائی نمی‌کند. می‌گوید براساس مبنای شما می‌گوییم این فعل من نسبت به اقصی، اعدادی است نسبت به ما منتظر، از خودش که دیگه اعدادی نیست تامه است. وقتی نسبت به خود آن که يُنْتَظَرُ از این تامه بود حتی شما که می‌گویید هر جا علت تامه بود باید بیاوری، احتیاط بکنی.

س: پس قبول داری...

ج: بله، این روی مبنا

س: نه، نه، حالا با ادبیات ایشان ... کار نداریم ولی

ج: آن حرف شما به همین یک حرف برمی‌گردد ببینید

س: نه، نه، بر نمی‌گردد

ج: نه، نه، چرا، چرا، چرا، چرا،

س: ما نمی‌خواهید هی روی علت تامه تأکید بکنیم با ادبیات آقای نائینی کار نداریم.

ج: نه

س: ریشه‌اش در این است که ما چه جزء العله باشد چه علت تامه باشد، در هر صورت؛ آن مقداری که به من سپرده شده، در این‌که آن غرض را محقق کنم شک دارم نه جزء است یا ده جزء.

ج: آن غرض اصلاً، چون آن اقصایی که چنین چیزهایی به آن توسط پیدا می‌کند آقای نائینی می‌گوید او اصلاً از ما نمی‌خواهد و بر عهده ما نیست. چون غیرمقدور است.

س: نه، ایشان، آقای نائینی ... حاج آقا

ج: آقا

س: نه، نه، آقای نائینی این را می‌گوید. آقای نائینی می‌گوید چی؟

س: ما این را نمی‌خواهیم بگوییم حاج آقا

س: آقای نائینی می‌گوید در (ببینید حرف ما درست هست یا نه)؟ فرمایش آقای نائینی که می‌گوید می‌آید روی علت تاّمه می‌سجد به خاطر این است. به خاطر این که آن کسی که مستدل بود می‌گفت فعل تو محصّل غرض است. آقای نائینی می‌گوید قبلنا این از تو، منتها محصّل غرض فقط در جایی است که فعل تو که می‌آیی ده جزئی را با یکی اضافه یازده جزئی می‌آوری وقتی که علت تاّمه باشد تا محصّل غرض بشود. اگر جزء العله باشد محصّل غرض نیست. محصّل غرض این یازده تا به علاوه فعل غیر است. پس تو هیچ وقت به اِتیان غرض، به اِتیان و استیفای غرض علم پیدا نمی‌کنی با این فعلت. نکته حرف آقای نائینی این است که روی علت تاّمه می‌رود آقا سید؛ به خاطر این است که استدلال مستدل روی محصلّیت غرض است. محصلّیت غرض فقط فرضش توی علیّت تاّمه است نه آن جایی که تخلّل بشود. البته من حرف آقاسید را قبول دارم. گفتم هم، عقل این را می‌گوید ولی آن ... روی محصّل غرض می‌گویند. محصّل غرض روی علت تاّمه است.

ج: نسبت شما و ایشان خصوص من وجه است. یک جاهایی اتفاق دارید یک جاهایی ایشان شما قبول دارید، یک جایی شما از ایشان قبول دارید.

عرض می‌کنم به این که آن غرض اقصی که خارج از اختیار مقدمات غیراختیاری متوسط می‌شود؛ آن اصلاً لزوم اِتیان ندارد، آن اصلاً لزوم اِتیان ندارد. آن که این جا هست این غرض‌های خُرد است که می‌خواهد هی مقدمه درست کند، زمینه درست کند برای اتصال بعدی‌ها، بعدی‌ها تا برسد به آن جا، حرف آقای خوئی همین است. می‌گوید این غرض‌های خُرد، این کار ما نسبت به غرض‌های خُرد چیه؟ علت تاّمه است.

س: حالا کاری با ادبیات ایشان نداشته باشیم این بیان درست هست یا نه؟

ج: این نه، درست نیست چرا؟

س: چون این حصّه را از ما خواسته، من نمی‌دانم

ج: نه، نه، نه، شما می‌گویید خواسته یعنی چی؟ یعنی به این تکلیف کرده غرض را می‌خواهید یا این را به این تکلیف کرده؟

س: نه، ما می‌دانیم چنین غرضی مولا دارد.

ج: غرض چی؟ آن غرض را بگویید.

س: می‌دانیم او کفشش را به ما سپرده

ج: آن غرض را بگویید. آن غرض آن غرض اقصی است یا این غرض خُرد متوسط است؟

س: مثال حاج آقا برای شما بزنم

ج: نه، مثال نمی‌خواهد. این را جواب بدهید

س: ...

س: حاج آقا؛ الان برای تحقق یک ساختمان به من نجار گفتند این در را بساز؛ من نمی‌دانم این در را بخواهم بسازم این مقدار مثلاً باید به کار ببرم یا یک مقدار بیشتر؟ باید بیشتر به

کار بیرم دیگه، این مقدار؛ چون من...

ج: شما کار به این که خانه مهیا بشود ندارید

س: چرا دیگه ...

ج: نه، نه، نه، نه، کار به آن‌ها ...، چون آن از عهده شما بر نمی‌آید. اصلاً ...

س: این مقدارش که بر می‌آید که

ج: نه، نه، هان! این مقدار که می‌گویید یعنی همان غرض متوسط، این که می‌گویید این مقدار از من بر می‌آید یعنی آن غرض متوسط، این غرض متوسط این نسبت به آن علت تأمه است

س: محصل است.

ج: خب پس ایشان این جوری فرموده؛ آقای خوئی و این اشکال اشکال درستی است که ایشان می‌فرماید. «و فيه ما تقدم في بحث الصحيح و الأعم من ان المترتب على الأمور به غرضان: أحدهما الغرض الأقصى الذي نسبته إلى الأمور به نسبة المعلول إلى العلل الإعدادية، فليس مقدوراً للمكلف و لا متعلقاً للتكليف. ثانيهما الغرض الإعدادي الذي نسبته إلى الفعل الأمور به نسبة المعلول إلى علته التامة، و قد يعبر عنه في كلام بعض الأساطين بسد باب العدم من ناحية هذه المقدمة» یعنی مقدمات إعدادیه این است. یعنی مولا در حقیقت... عبارت آخری که در بعضی عبارات به کار برده می‌شود. این است که می‌گوید آقا، تو سدّ باب عدم از این ناحیه بکن بقیه‌اش را کار نداشته باش چون اگر این مقدمه نباشد نمی‌آید دیگه، ما آن که از تو می‌خواهیم این است که سدّ باب عدم آن غرض اقصى را از ناحیه این بکنی، خب، «فعلى القول بوجوب تحصيل الغرض يجب الإتيان بالأكثر تحصيلاً للعلم بهذا الغرض الذي يكون نسبته إلى الأمور به نسبة المعلول إلى علته التامة، فكون الغرض الأقصى خارجاً عن قدرة المكلف لا يفيد في دفع الإشكال، بعد الالتزام بوجوب الاحتياط. فيما إذا كان الغرض مترتباً على الأمور به ترتب المعلول على العلة التامة، لأن الغرض الإعدادي الذي نشك في حصوله بإتيان الأقل يكفي لوجوب الاحتياط و الإتيان بالأكثر» همین! این غرض متوسط، این غرض إعدادیه این کار من نسبت به این علت تأمه است. پس بنابراین من باید این‌جا هم احتیاط کنم طبق نظر شریف خودتان. پس این جواب محقق نائینی. آقای نائینی قدس سره یک خصوصیتی دارد فرمایشاتش و آن این است که جمله‌ای از جاها حل نمی‌کند آن مسئله نهایی که ایشان دنبال آن است. ولی یک ترتیباتی می‌دهد، یک چیزهایی، یک مطالب جدیدی، مطالبی ولو این که حالا این در راستای حل آن هم نشود. ولی خود این تقسیم‌بندی‌ها و این چیزها یک خصوصیتی است در فرمایشات محقق نائینی. پس این هم جواب سوم آقای نائینی شد که پذیرفته نشد در نزد امام.

جواب چهارم که می‌فرمایند «و الصحيح في الجواب» این است که تارةً مولا تکلیفش را، امرش را می‌آورد روی فعل، می‌گوید صلّ، «إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ» (مائده/6) تا آخر، این جوری.

در مواردی که خود آن غرض را، خود غرض را مولا متعلّق تکلیف قرار داده؛ این‌جا ما باید احتیاط کنیم. پس تارةً مولا غرض را متعلّق تکلیف قرار می‌دهد، تارةً فعل را متعلّق تکلیف

قرار می‌دهد. اگر خود غرض را متعلّق تکلیف قرار داد ما این‌جا باید احتیاط کنیم. از این هم که البته روشن است؛ غرض را متعلّق تکلیف قرار داده معلوم می‌شود ما می‌توانیم بیاوریم آن را دیگه، و حالا ما نمی‌دانیم آن غرض که متعلّق تکلیف قرار گرفته؛ با این می‌شود؟ با آن می‌شود؟ نمی‌دانیم. این‌جا باید احتیاط کنیم. ولی اگر آمد غرض را متعلّق تکلیف قرار نداد و فعل را متعلّق تکلیف قرار داد. در این‌جا ما نسبت به غرض وظیفه‌ای نداریم. معلوم می‌شود خود مولا این فعل را وافی به غرض دانسته؛ چون در آن‌جا که به فعل می‌آید امر می‌کند به غرض کاری ندارد، تکلیف را روی غرض نبرده؛ در آن صورت پس معلوم می‌شود متصدی برای این‌که این فعل وافی به آن غرض هست یا نیست خودش است. و چون بیانی اقامه نکرده، حتی اقامه نکرده بر اکثر؛ من می‌توانم به اقل اکتفا بکنم و اگر بخواهد من را عقاب بکند به اکثر، عقاب بلایان است.

«و الصحيح فی الجواب»، بخوانیم ببینیم حالا همین مطلب از آن در می‌آید یا نه «و الصحيح فی الجواب أن يقال أنه إن كان الغرض بنفسه متعلقاً للتكليف كما إذا أمر المولى بقتل زيد، ففي مثل ذلك يجب على المكلف إحراز حصوله و الإتيان بما يكون محصلاً له يقيناً». این‌جا باید... «و أما إن كان التكليف متعلقاً بالفعل المأمور به، فلا يجب على العبد إلا الإتيان بما أمر به المولى و أمّا كون المأمور به وافياً بغرض المولى فهو من وظائف المولى، فعليه أن يأمر العبد بما يفى بغرضه»، او باید خودش حسابش را بکند آن چیزی که وفاء به غرضش می‌کند او را تحت امر قرار بدهد «فلو فرض عدم تمامية البيان من قبل المولى لا يكون تفويت الغرض مستنداً إلى العبد، فلا يكون العبد مستحقاً للعقاب» اگر آن بیان نکرده؛ تفویت از قِبَلِ عبد نیست، خودت بیان نکرده، خودت اقامه حجت نکرده.

روح این جواب کأَنَّهُ تا این‌جا حالا به چی برمی‌گردد؟ مدعای آن آقا این بود که غرض مولا باید تحصیل بشود. عقل ما می‌گوید غرض مولا هم باید تحصیل بشود. مولا برای این‌که این‌جا هم غرض دارد اقامه حجت کرده کرده؛ یعنی امری که کرده بنابر مسلک عدلیه دلالت می‌کند التزاماً به این‌که غرض دارد. پس این‌جا غرض غیر میّین نیست. غرضی است که اقامه حجت بر آن کرده، شما می‌خواهید بفرمایید که ما قبول نداریم این کبرا را کأَنَّهُ از قِبَلِ... کبرایی که غرض هم باید ما نسبت...، مگر این‌که خب به غرض امر بکنیم.

س: که مانحن فیه این‌طور نیست

ج: فی ما نحن... یعنی حرف ایشان به این برمی‌گردد. این کبرای غرض که غرض محض، غرض محض قبول نداریم که وجوب تحصیل دارد. بله، اگر غرض را هم آمد متعلّق امر قرار داد بله،

س: به خاطر این‌که امر کرده

ج: آقای خوئی کأَنَّهُ حرفش به این برمی‌گردد که این کبرا را ما قبول نداریم. فقط آن‌که عبد در مقابل مولا وظیفه‌اش هست این است که به اوامرش، به دستوراتش نهیاً او امرأ عمل بکند. اغراض بما هو اغراض نه، اگر اغراض را مورد امر قرار بدهد بله، مثل بقیه افعال است. اگر این فلان فعل را بیاید بگوید إفعله بله، نیاید بگوید، بر ما چیزی لازم نمی‌آید. غرض هم همین جور است. اگر بگوید حَصِّلْ لهذا الغرض؛ ایت بهذا الغرض، خب بله. نگفت؛ هیچی! تا این‌جا کلام این مطلب از آن استفاده می‌شود که ایشان می‌فرمایند که «و الصحيح» که اگر متعلّق تکلیف است بله

س: آن جا هم محصل و محصل؟

ج: پس اصلاً اشکال جواب مبنایی دارد ایشان می‌دهد نه بنایی؛ یعنی اصلاً اصل این تحصیل غرض لازم است را انکار می‌کند. این فراز اول عبارتش این است.

بعد می‌فرماید: «و بالجملة لا يزيد الغرض على أصل التكليف، فكما أنّ التكليف الذي لم يقم عليه بيان من المولى مورد لقاعدة قبح العقاب بلا بيان، كذلك الغرض الذي لم يقم عليه بيان من المولى مورد لقاعدة قبح العقاب بلا بيان»، دیگه غرض و تکلیف با هم فرق نمی‌کنند که، غرض هم آن غرضی است که بیان برایش باشد. غرضی که لایان علیه؛ آن جا هم عقاب بر آن، مولا یک غرض‌هایی دارد ما اصلاً خبر از آن نداریم. یا علم، فقط احتمال می‌دهیم که شاید چنین غرضی مولا داشته باشد. این هم که مثل تکلیف می‌ماند. تکلیف مشکوک برائت دارد، غرض مشکوک هم برائت دارد.

س: این که دیگه خروج از محل نزاع است اصلاً این که می‌گویید غرضی که محتمل باشد. ما بنابر مبنای امامیه قبول کردیم که در همه‌ی مکلف‌به‌ها اغراض هست پس غرض خودنمایی کرده یقیناً، شک می‌کنیم محصل آن یازده‌تایی است یا ده‌تایی است؟ این که بگویید لایزید الغرض على التكليف و كما أنّ التكليف لا بيان له پس لانتکلیف له، لا لزوم له، غرض هم که لا بیان له لا لزوم له، این که خروج از محل فصل... بحث... محل فصل... این است که غرض بیان داریم برایش به خاطر این که مکتب امامیه، این که خروج از محل بحث است اصلاً این جواب. این دارد بر مبنای اشاعره و این‌ها دارد جواب می‌دهد یا این که شما هنوز اتخاذ مبنا نکرده‌اید نمی‌دانید اشاعره‌ای بشویم یا اعتزالی بشویم؟ اما اگر عدلیه و اعتزالی شدید و قبول کردید این مبنا را، این دیگه حرف اصلاً دور از ...

ج: بله، «فإذا دار الأمر بين الأقل والأكثر، فكما أن التكليف بالزائد على القدر المتيقن مما لم تقم عليه حجة من قبل المولى فيكون العقاب عليه عقاباً بلا بيان، كذلك الغرض المشكوك ترتيبه على الأقل أو الأكثر، فانه على تقدير ترتيبه على الأقل كانت الحجة عليه تامة. و صح العقاب على تفويته بترك الأقل. و على تقدير ترتيبه على الأكثر لم تقم عليه الحجة من قبل المولى و كان العقاب على تفويته بترك الأكثر عقاباً بلا بيان».

خب این مستدل چی می‌گفت؟ می‌گفت ما از این که به ما گفته صلّ، حال نمی‌دانیم این صلّ یازده جزء دارد یا ده جزء دارد؟ می‌دانیم یک غرض واحد بسیطی مثلاً این جا هست. یک غرضی این جا وجود دارد و الا امر نمی‌کرد. حالا نمی‌دانیم آن با آن محقق می‌شود یا با این محقق می‌شود. و چون در این غرض اقامه بیان کرده مولا و حتی بر آن غرض دارد عقل ما می‌گوید باید این را ایتان بکند. همان طور که تکلیف را باید ایتان کرد غرض مولا را هم باید ایتان کرد. و این که می‌فرمایید که ما نمی‌دانیم این غرض ترتب بر او پیدا می‌کند یا او، یعنی همین دیگه، یعنی یک غرض را می‌دانیم محصلش را نمی‌دانیم. همه جاهایی که شک در محصل داریم همین است دیگه، یعنی نمی‌دانیم آن غرض مترتب بر این می‌شود یا بر این می‌شود؟ فلذا است که این قسمت دوم بیان هم باز جواب آن استدلال نمی‌شود. هم فراز اولش هم فراز دومش

س: استاد؛ قبلی بهتر از این است. باز هم قبلی بهتر از این است. قبلی بهتر از این بیان بالاجمله را ... قبلی را می‌توانیم بگوییم آقا، شما داری اشکال می‌کنی اصلاً،

ج: بله، آن فراز اول اگر اقتضای بر آن بشود از آن در می‌آید که نه، غرض تکلیف... نشده

ما قبول نداریم

س: در فراز دوم غرض را انکار نمی‌کند که، فقط می‌گوید که چون مشکوک است که برای اقل است یا ...؟ یعنی درواقع در فراز دوم دارد حرف او را تأیید می‌کند به نوعی؛ نه این که اصل غرض را انکار بکند

ج: نه، غرض را انکار نمی‌کند. در اول هم غرض را انکار نمی‌کند

س: آره، در اول که مبنایی جواب می‌دهد

ج: نه، در اولی هم غرض را انکار نمی‌کند

س: بله، ما نمی‌گوییم در اولی انکار می‌کند. در اولی مبنایی جواب می‌دهد که آقا، غرض اگر به خودش تعلّق گرفت لازم التحصیل است، اگر به خودش تعلّق نگرفت که در مانحن فیه هم به خودش تعلّق نگرفته لازم التحصیل نیست.

ج: نیست

س: اما در دومی می‌گوید آقا، غرض شک داریم بر اقل است یا بر اکثر است؛ پس یعنی اصل غرض قطعی را قبول دارد. با این بیانش به نوعی دارد حرف او را تأیید می‌کند چون او هم همین را دارد می‌گوید دیگه

ج: یعنی در بیان دوم در حقیقت همان می‌گویند که وزان آن وزان تکلیف است.

س: یعنی نتیجه‌ای که او می‌خواهد از توی آن در می‌آید آخرش؛ اگر درست استنتاج بکند توی بیان دومش. اگر درست استنتاج بکند نتیجه آن آقا از توی آن در می‌آید. چون می‌گوید غرض قطعی است، شک داریم بر اقلش، شک داریم بر اکثرش، خب باید اکثرش را بگیریم. بیان دوم یعنی مسیری را درست کرده که اگر از این مسیر درست جلو برویم حرف او از توی آن در می‌آید

س: آره دیگه، ما هم همین را می‌گوییم.

ج: بله، حالا ولی ایشان که نمی‌خواهد که این جوری ...

س: بله، ایشان که نمی‌خواهد. درستش این است که او از توی آن در می‌آید...

ج: بله، این است که نکته‌اش همین است که شما می‌فرمایید که بیانی بر آن نیست؛ مثل تکلیف است. تکلیف؛ آن زائد قبح عقاب بلا بیان دارد. ایشان، شما می‌فرمایید این جا هم بیانی نیست. جواب این است که این جا بیان هست. چرا؟ برای این که علی ... عدلیه داریم صحبت می‌کنیم. شما اصل وجود یک تکلیف را، یک صلّای را که قبول دارید. اصل وجود صلّ نمی‌شود این را بگوی یک غرض پس این جا هست

س: به ترتیبش برای اقل و اکثر هم که مشکوک است باید اکثر را بیاورید

ج: بله، این مثل همین شک در محصل‌ها می‌شود دیگه یا مثل همه آن‌ها می‌شود. فلذا است

س: مقرر...

ج: خب حالا اگر، بعید است مقرر داشته باشد. حالا البته جایش این است که به تقاریر دیگر ایشان هم نگاه بشود. خیلی اینها فرصت می‌خواهد. ما متأسفانه فرصت این مقدار ما نداریم که هم دراسات هم غایة المأمول، هم هدایه، اینها همه تقریرات درس هم ...، باز هم هست. غیر از اینها هم هست. منتها یکی هم مصابیح، مصابیح الاصول که ظاهراً با این چیز بوده؛ مال یک دوره است. مصابیح الاصول بحرالعلوم، خوبی مصابیح الاصول هم این است که هر درسی تاریخ دارد. شبها هم بوده درس اصول ایشان که مثلاً جمادی الاولی، سوم جمادی الاولی، درس بعدی فلان، روزی هم که تعطیل بوده نوشته امروز تعطیل بود آن مصابیح الاصول. ولی خب احسن بیاناً همین از نظر سلاسة بیان و این؛ اول مصباح الاصول است بهتر از آن، آنها از این جهت هست.

خب حالا دوتا جواب دیگر هم باقی مانده از شهید صدر قدس سره که آنها را هم ان شاءالله جلسه بعد عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.